

شما پدر آغاسی نیستید!

ترجمه: عباسعلی فاریابی

۱۴۰۵/۶/۱۲

من اخیراً زندگی‌نامه آندره آغاسی را در این وبلاگ بازبینی کردم و پاسخ به آن قابل توجه بود. بسیاری از والدین شمشیربازی به من گفتند که آن کتاب را تهیه کرده اند. این خیلی عالی است زیرا آن دربرگیرنده یک شرح حال فوق‌العاده است که هر پدر و مادر ورزشی باید آن را بخواند. اما من نگران هستم که برخی از والدین یک درس اشتباه از آن گرفته باشند!



شاید برخی از پدر و مادرها این برداشت را داشته اند که: پدر آغاسی برای قهرمان کردن پسرش، وسواس بیش از حد داشته، بی‌رحم، پرتوقع و تا سرحد امکان بدرفتار بوده است – و در نتیجه این کار جواب داده است. بدین ترتیب آندره آغاسی به یکی از بزرگ ترین تنیسورهای تاریخ تبدیل شد. بنابراین، سوق دادن فرزند خود به نقطه اوج، قهرمان پرورش می‌دهد.

از آنجایی که این یک سوء برداشت خطرناک می باشد من قصد دارم بطور مستقیم به این موضوع بپردازم.

داستان یک بازمانده

تنها یک آندره آغاسی وجود دارد که با پدری ببر سیرت به موفقیت رسیده است. خُب، بر اساس کتاب، من امانوئل «مایک» آغاسی را یک پدر تیز دندان بدعنی می‌نامم – مردی که در حیاط خلوت خانه خود یک دستگاه پرتاب توپ ساخت، کودک نوپایش را مجبور کرد روزانه هزاران توپ بزند، او را از مدرسه بیرون کشید، در سیزده سالگی او را به یک آکادمی تنیس سختگیر فرستاد و محیطی چنان خفقان‌آور ایجاد کرد که آندره آغاسی برای دهه‌ها از عمر خود از ورزشی که او را مشهور کرده بود، متنفر کرده است.

و بله، این کار جواب داده بود. او فوق‌العاده موفق شد و در هشت گزند اسلم برنده شد. او به یک نام آشنا تبدیل شد. او یک کتاب هم نوشت.

اما چیزی وجود دارد که کتاب به شما نمی گوید، زیرا آن نمی تواند این کار را بکند: دربرابر هر آندره آغاسی، میلیون ها بچه دیگر وجود دارد که پدرانشان نیز پدر بدعنی بوده اند و هست. این بچه ها هزاران توپ هم زده اند. آنها همچنین دوران کودکی خود را در قربانگاه جاه طلبی والدین شان قربانی کرده اند. آنها همچنین از طریق کشیدن درد، خستگی، و اشک ریزی تمرین کرده اند.

اما این افراد هیچ کتابی را ننوشته اند.

دلیلش ساده است: این میلیون‌ها آغاسی دیگر قبل از اینکه بتوانند به یک آغاسی بی‌نظیر تبدیل شوند، از این ورزش خسته شده بودند. آنها قبل از اینکه نتایجشان بتواند معنایی داشته باشد، از نظر روحی خُرد شده، از نظر جسمی ویران شده و از نظر احساسی شکسته شده اند.

آنها به خاطر نداشتن استعداد یا به اندازه کافی سرسخت نبودن، ورزش را کنار گذاشته اند. آنها ورزش را کنار گذاشته اند چون والدینشان می خواستند آنها بهترین باشند - و سنگینی این انتظار آنها را نابود کرده است.

حسابی که والدین آن را نادیده می گیرند

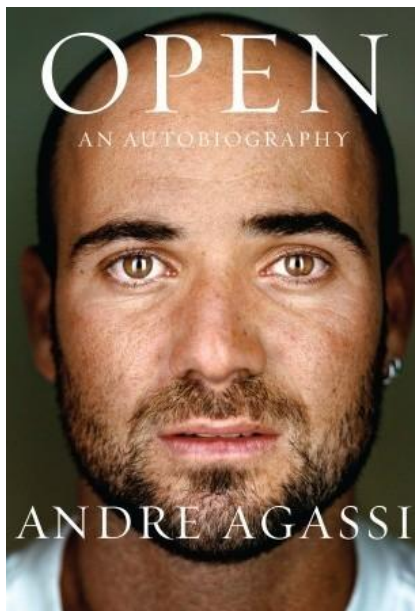
اکنون بیایید با اعداد صحبت کنیم. در هر ورزش رقابتی، برای هر قهرمان هزاران کودک وجود دارد که به همان سختی تمرین کرده اند، به همان اندازه فداکاری کرده اند و والدینی داشته اند که به همان اندازه بی امان تلاش کرده اند. اکثریت قریب به اتفاق این کودکان قهرمان نمی شوند. آنها به ورزشکاران بازنشسته ای تبدیل می شوند که ورزش خود را با فشار، اضطراب و این احساس که هرگز کافی عمل نکرده اند مرتبط می کنند.

این حدس و گمان نیست. من بیش از چند دهه است که یک باشگاه شمشیربازی را اداره می کنم و دهها بار شاهد تکرار این الگو بوده ام. والدینی با فرزند خردسال خود، پر از شور و شوق و جاه طلبی، از راه می رسند. فرزند نشان های نویدبخشی بروز می دهد - شاید در چند مسابقه محلی برنده شود، رتبه ای کسب کند، مورد توجه قرار گیرد. چشمان والدین برق می زند. ناگهان، برنامه فشرده تر می شود. مسابقات بیشتر می شود. کلاس های خصوصی بیشتر. فشار بیشتر. والدین شروع به تجزیه و تحلیل هر مسابقه می کنند، مربیگری را زیر سوال می برند و فرزند خود را با هر شمشیرباز دیگری در آن گروه سنی مقایسه می کنند.

و آن کودکی که در ابتدا عاشق شمشیربازی بود - کسی که عاشق پیست، رقابت و رفاقت بود - به آرامی شروع به خاموش شدن می کند. ممکن است دو یا سه سال طول بکشد، اما در بیشتر موارد ناگزیر اتفاق می افتد. شادی از چهره او محو می شود. او شروع به یافتن بهانه هایی برای فرار از تمرین می کند. او قبل از مسابقات بزرگ دچار آسیب های مرموز می شود. او دیگر به نتایج اهمیت نمی دهد - نه به این دلیل که به نوعی تمرکز فرآیند مانند "دُن" دست یافته است، بلکه به این دلیل که اهمیت دادن بیش از حد برای او دردناک شده است.

در نهایت، او تسلیم می شود. و والدین، مربی، باشگاه، ورزش، و عدم فداکاری کودک - همه و همه چیز را به جز خودشان - سرزنش می کنند.

آنچه آغاسی واقعاً به ما می آموزد



اگر کتاب Open را با دقت بخوانید - و منظورم واقعاً با دقت بخوانیم، نه بصورت سطحی - درس آن این نیست که فرزندپروری بدخلقانه قهرمان به وجود می آورد. بلکه درس آن این است که آندره آغاسی با وجود پدرش موفق شد، نه به خاطر او.

آغاسی در بیشتر دوران حرفه ای خود از تنیس متنفر بود. او این را صریحاً بارها و بارها می گوید. او با افسردگی، اعتیاد و بحران هویتی دست و پنجه نرم کرد که چندین بار نزدیک بود به حرفه اش پایان دهد. او مجبور شد در دهه سی زندگی اش رابطه اش را با این ورزش از پایه بازسازی کند - او اساساً یاد گرفت چیزی را دوست داشته باشد که از بدو تولد به او تحمیل شده بود.

آیا این الگویی است که برای فرزندان می خواهید؟ قهرمانی که بیست سال از عمرش را صرف نفرت از چیزی می کند که او را تعریف می کند؟ شخصی که برای جبران آسیب های دوران کودکی اش که صرف رؤیای شخص دیگری شده، به دهه ها درمان نیاز دارد؟

و به یاد داشته باشید: آغاسی یک نفر از یک نسل کامل بود که استعداد تکرار نشدنی برای قهرمانی در المپیک داشت. او هماهنگی فوق طبیعی دست و چشم بدن و ذهن

یک نابغه برای هندسه تنیس داشت. او از رویکرد پدرش جان سالم به در برد زیرا استعداد کافی برای موفقیت حتی در وجود آن همه چالش های روانی داشت. فرزند شما - و من این را با کمال احترام می گویم - تقریباً مطمئناً آندره آغاسی نیست. فرزند من هم نیست. رویکرد سختی که برای آن استعداد خاص جواب داد، می تواند یک استعداد معمولی را ویران کند.

آنچه فرزند شما واقعاً نیاز دارد

من شاهد پیشرفت صدها شمشیرباز جوان در طول سال ها بوده ام. کسانی که از همه فاصله می گیرند و به اوج می رسند - نه فقط در شمشیربازی، بلکه در زندگی - آنها کسانی نیستند که سختگیرترین والدین را دارند، بلکه آنها کسانی هستند که والدینی دارند که از یک **ساختار آزادانه بدون فشار** برای توسعه روابط خود با ورزش حمایت می کنند.

این کودکان شمشیربازی می کنند چون خودشان دوست دارند، نه به این دلیل که مجبورند. آنها رقابت می کنند چون کنجکاوند که چقدر می توانند خوب باشند، نه به این دلیل که والدینشان امتیازشان را ثبت می کنند. آنها وقتی می بازند دوباره به تمرینات برمی گردند چون جذب این ورزش شده اند، نه به این دلیل که ناامیدی والدینشان آنها را وادار می کند.

من اخیراً مطلبی در مورد کودکی که هیچ مدالی کسب نکرده است ارائه کردم - شمشیربازی که هرگز جامی برنده نشده است، اما از طریق تجربه رقابت در مسابقات، **اعتماد به نفس، انعطاف پذیری و شخصیت** خود را ساخته است. والدین او بدعق نیستند. آنها افراد ساکتی هستند که روی سکوها می نشینند و پس از هر باخت هم کف می زنند و به او می گویند: "بازی خوبی بود." آنها کسانی هستند که بجای گفتن "برنده شدی؟" از بچه خود می پرسند: "از بازی لذت بردی؟" آنها کسانی هستند که درک کرده اند که موقع رانندگی به طرف خانه جای بررسی عملکرد نیست.

این والدین هرگز کتابی در مورد اینکه چگونه فرزندشان را به یک قهرمان تبدیل کرده اند، نخواهند نوشت. اما فرزندانشان به طور صحیح بزرگ خواهد شد.



سوال ناراحت کننده

این سوالی است که دوست دارم هر پدر و مادری که در شمشیربازی فعالیت می کند، به آن فکر کند: وقتی فرزندتان را بیشتر تحت فشار قرار می دهید، مسابقات بیشتری برنامه ریزی می کنید، تمرین بیشتری از او می خواهید، او را مجبور می کنید تمرینات باشگاهی خود را در خانه تکمیل کند، و مسابقات بیشتری را تجزیه و تحلیل بکند، آیا این کار را برای او انجام می دهید؟ یا برای خودتان؟

صادق باشید. سوال سختی است. جواب تقریباً هیچ وقت کامل نیست. اما اگر متوجه شدید که نتایج شمشیربازی فرزندتان بر خلق و خوی شما، حس موفقیت شما، جایگاه اجتماعی شما در بین سایر والدین شمشیرباز تأثیر می گذارد - این یک نشانه است. این الگوی آغاسی است که شروع به شکل گیری کرده است. و برخلاف امانوئل آغاسی، شما با یک نابعه استثنایی در حیات خلوت خود روبرو نیستید. شما فرزندی دارید که بیشتر از مربی به والدین نیاز دارد.

شما پدر آقاسی نیستید. و خدا را شکر از این بابت. چون یکی از آنها برای سرتاسر تاریخ کافی بود.

Igor Chirashnya